

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه دوم؛ دیدگاه مرحوم نائینی در معنای حجّیت

عرض کردیم در اول بحث استصحاب، قبل از اینکه وارد تعریف لغوی و اصطلاحی استصحاب بشویم دو مقدمه را باید ذکر کنیم، مقدمه‌ی اولی را در بحث دیروز ذکر کردیم.

مقدمه دوم مطلبی است که مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) هم در اول بحث قبل از ورود به تعریف استصحاب این را بیان کردند و آن این است که دو معنا برای حجّیت وجود دارد، یا به تعبیر دقیق‌تر در دو مورد اصولیین این عنوان حجّت را به کار می‌برند:

1) یک مورد جایی است که موضوعی موجود و محقق هست اما نمی‌دانیم اتّصاف به حجّیت دارد یا نه؛ خبر واحد موجود است، شهرت موجود است، اما نمی‌دانیم آیا فقیه می‌تواند به خبر واحد در باب احکام استدلال کند یا نه؛ بعد از بحث و بررسی به این نتیجه می‌رسیم که «خبر الواحد حجة».

2) اما مورد دوم از استعمال حجّیت در جایی است که خود حجّیت مفروغ عنه است اما وجود آن شیء برای ما مشکوک است و اگر آن شیء موجود باشد یقیناً عنوان حجّت را دارد، مثال معروفش همین مثال مفاهیم است که در مورد مفاهیم ما نمی‌دانیم آیا جمله‌ی شرطیه دارای مفهوم هست یا نیست؛ اما اگر جمله‌ی شرطیه دارای مفهوم باشد یقیناً از مصادیق حجّت است، یعنی داخل در «کل ظاهر حجة» می‌شود و مسلّم عنوان حجّیت را دارد. وقتی که ما در باب مفاهیم می‌گوئیم آیا مفهوم شرط حجّیت دارد یا نه، آنجا بحث از ثبوت و عدم ثبوت مفهوم است، آیا مفهوم اصلاً موجود هست؟

مرحوم محقق نائینی این فرمایش را دارند که ما در باب مفاهیم وقتی می‌گوئیم «المفهوم حجة أم لا؟» بحث ما در ثبوت و عدم ثبوت مفهوم است، آیا جمله‌ی شرطیه اصلاً مفهوم دارد یا خیر؛ آیا جمله‌ی وصفیه یا غایت مفهوم دارد یا نه؛ اما اگر مفهوم داشته باشد مسلّم حجّیت دارد.

مرحوم نائینی ادعایشان این است که این قضیه‌ی «الاستصحاب حجت» نه در قسم اول داخل می‌شود و نه در قسم دوم. اما در قسم اول ما در باب استصحاب دنبال این هستیم که آیا شارع ما را متعبد به بقاء کرده یا خیر؛ نمی‌گوئیم که یک تعبد به بقائی وجود دارد آیا این حجّیت دارد یا خیر؟

در باب استصحاب که ما بحث می‌کنیم آیا استصحاب حجت است یا خیر؛ می‌خواهیم ببینیم آیا شارع ما را متعبد به بقاء کرده یا نه؟

عبارت ایشان بر حسب آنچه که در اجود التقريرات آمده (چون عرض کردم این بحث را نائینی در فوائد ندارد، آنجا نقل نشده و در اجود التقريرات جلد چهارم صفحه 5 مطرح شده) و برای اینکه بفرمایند آن قسم اول در اینجا معنا ندارد این است: «ضرورة أن الأصل العملي ليس إلا عبارة عن تعبد الشارع بأحد طرفي الشك تعييناً أو تخييراً»

ادعای مرحوم محقق نائینی نه فقط در باب استصحاب، بلکه در همه‌ی اصول عملیه است. نمی‌توانیم بگوئیم اصالة البرائة حجة به این معنای اول. نمی‌توانیم بگوئیم اصالة الاحتياط حجة یا اصالة التخيير حجة، یا الاستصحاب حجة به این معنای اول، چون در معنای اول که مثالش در باب خبر واحد است خبر واحد یک موضوع موجود در عالم خارج است، شهرت یک موضوع محقق در عالم خارج است اما نمی‌دانیم این را شارع حجت قرار داده یا نه؟ استصحاب یا احتياط، اينها تعبد به یکی از دو طرف شک است، حالا یا تعييناً یا تخييراً در باب اصالة التخيير، ما نمی‌دانیم آیا شارع ما را متعبد کرده یا نه؟ پس این نمی‌تواند در قسم اول قرار بگیرد.

از مرحوم نائینی سؤال می‌کنیم چرا در قسم دوم هم قرار نمی‌گیرد؟ چرا این شبیه المفهوم حجة نیست؟ می‌فرماید در این قسم دوم یک انفکاکي بين مفهوم حجيت و آن مصداق وجود دارد، یک مصداق داریم به نام مفهوم شرط، یک مفهوم حجيت داریم عنوان حجيت مفهوم کلی حجيت، عقلاً بين اينها انفكاك است ولو خارجاً بين اينها اتحاد وجود دارد، خارجاً دو تا ما بازا ندارد، خارجاً دو چیز نیستند ولی عقلاً بين اين دو انفكاك است، آن وقت ایشان می‌فرمایند ما همین انفكاك را در ما نحن فيه نداریم. در ما نحن فيه نمی‌توانیم بگوئیم اگر شارع ما را تعبد به بقاء کرد این تعبد حجة، این معنا ندارد، اصلاً انفكاکي بين اين دو تا مفهوم در اینجا تصور نمی‌شود، این عين الحجية است و هیچ انفكاکي نیست در حالی که در این قسم دوم باید یک انفكاك عقلي بين عنوان کلی حجيت و بين اين مصداق خارجي باشد.

صاحب کتاب منتقى الاصول در جلد ششم صفحه 8 فرموده است: این کلام مرحوم نائینی و این بحث «اشبه بالبحث اللفظي ولا يهمنّا تحقيق كيفية اطلاق الحجة على الاصل العملي»، و مهم نیست که ما بگوئیم حجت را که بر اصل عملی اطلاق می‌کنند از قسم اول است یا دوم، «فإننا نبحت عن امرٍ واقعيٍّ و هو ثبوت التعبد الشرعي في مورد الشك في البقاء» ایشان فرموده ما بحث واقعی داریم و می‌خواهیم ببینیم آیا این تعبد شرعی به بقاء را داریم یا خیر؟ آیا در شریعت و فقه شارع ما را متعبد به بقاء در یقین سابق کرده یا خیر؟ این اشکالی است که ایشان می‌کنند.

پیداست که این اشکال اشکال واردی نیست، کلام مرحوم نائینی کلام لفظی و نزاع لفظی نیست، می‌فرماید ما در اصول دو قسم داریم در اطلاق حجت، برای ما بیان کنید این اصول عملیه که می‌گوئیم الاستصحاب حجة، البرائة حجة، کدام یک از این دو قسم است، اینکه بگوئیم این کلام لفظی است این مطلب درستی نیست.

ما بعداً وقتی می‌خواهیم تعریف استصحاب را ذکر کنیم؛ اینطور نیست که اگر یک نزاعی معنوی شد بگوئیم حتماً ثمره‌ی عملی هم دارد، این نزاع ثمره‌ی عملی ندارد ولی بالأخره ما در اصول این همه می‌گوئیم الاستصحاب حجة، نائینی توجه و تنبه می‌دهد که این مثل الخبر الواحد حجة نیست، این مثل المفهوم حجة نیست حالا یک چیز دیگری باید باشد، یا بگوئیم این تعبیر استعمالش در مورد اصول عملیه مجازی است که شاید نائینی بخواهد همین نتیجه را بگیرد، این نزاع برای ما نتیجه عملی ندارد، اگر یک نزاعی ثمره‌ی عملی نداشت دلیل بر این نیست که این نزاع حتماً لفظی باشد.

معانی حجيت

چنان که بحث خواهد شد، برخی در تعریف استصحاب می‌گویند استصحاب را باید طوری تعریف کرد که توصیف به حجيت پیدا کند، اما این غیر از بحث مرحوم نائینی است، آنجا حجيت را می‌گویند یا به معنای جعل حکم مماثل است یا حجيت به

معنای منجزیت است یا اصلاً می‌گوئیم حجّیت معنای لغوی دارد.

(1) در اول رسائل خواندید معنای لغوی حجّت «ما یحتجّ به المولى على العبد و بالعکس ما یحتجّ به العبد على المولى» است (یا معنای منطقی‌اش که همان حدّ وسط در برهان است) آنچه مولا به وسیله‌اش احتجاج بر عبد می‌کند مثلاً روز قیامت به عبد می‌گوید چرا نماز نخواندی؟ می‌گوید خبر نداشتیم، می‌فرماید قرآن بود و در قرآن آمده «اقیموا الصلاة»، این معنای لغوی حجّیت است.

(2) معنای منطقی حجّت آن است که حدّ وسط در برهان قرار می‌گیرد، العالم متغیر و کل متغیر حادث فاعالم حادث، می‌گویند این متغیر عنوان حجّت را دارد، حدّ وسط در برهان، که بعداً خواهیم گفت که همین جا یک مقداری برای مرحوم شیخ انصاری هم مطلب خلط شده است.

(3) یک حجّت اصولی هم داریم و در حجّت اصولی دو معنای معروف وجود دارد:
الف) اینکه بگوئیم حجّت یعنی «جعل حکم مماثل»، وقتی می‌گوئیم خبر الواحد حجة، یعنی شارع آمده یک حکم مماثل با مؤدای خبر جعل کرده است.

ب) معنای دوم که مرحوم آخوند در کفایه قائل شده این است که آخوند می‌فرماید حجّیت به معنای منجزیت و معذّریّت است.

از کلام نائینی استفاده می‌شود که ایشان می‌فرماید من کاری ندارم که حجت را به چه معنایی اطلاق کنیم، به هر معنایی بگیریم یا باید از قسم اول باشد یا از قسم دوم، شما بخواهید بگوئید حجّت لغوی، این یا باید از قسم اول باشد (بگوئیم یک چیزی موجود است، آیا این چیزی است که خدا می‌تواند احتجاج بر او بکند یا نه؟) یا از قسم دوم است.

یعنی در این فرمایش نائینی نگوئیم آقای نائینی حجّت یعنی ما یحتجّ به المولى على العبد و استصحاب هم یکی از آن است، یا حجّت آن است که حدوسط قرار بگیرد و استصحاب هم حد وسط قرار می‌گیرد، مثلاً بگوئیم «أنّه کان متیقناً و کل ما کان متیقناً فهو باق فهذا باق» یا حجّت به معنای اصولی. نائینی می‌فرماید هر معنایی برای حجّیت قرار بدهیم یا باید از قسم اول یا از قسم دوم باشد.

نقد دیدگاه محقق نائینی

حالا با این توضیح به نائینی عرض می‌کنیم در ما نحن فیه از قسم دوم است. می‌گوئیم شما می‌فرمایید حجت یا در جایی است که یک چیزی ثبوتش مسلم است در توصیف به حجّیتش ما شک داریم یا در جایی که در اصل ثبوتش ما تردید داریم، اصول عملیه از همین قسم دوم هستند. اما دو اشکال وجود دارد:

اولاً این شرط را از کجا آوردید که باید تفکیک عقلی بین این دو تا عنوان باشد، ما چنین شرطی نداریم، اینکه حتماً باید بین عنوان حجّیت و آن مصداق از نظر مفهومی تغایر و تفکیک عقلی باشد این شرط را نداریم.

ثانیاً اگر دنبال تفکیک هستید اینجا هم تفکیک وجود دارد، ما یک حجّیت مفهوم کلی داریم، شارع در مورد استصحاب ما را متعبد به بقاء کرده این یک مصداقش، شارع در اصالة الاحتیاط ما را متعبد به احتیاط کرده این مصداق دومش، در اصالة التخییر ما را مخیر بین الطرفين قرار داده که این هم مصداق سوم، ما فقط یک تغایر کلی و جزئی، تغایر کلی و مصداقی لازم داریم، این تغایر هم در اینجا وجود دارد.

تعریف استصحاب؛ معنای لغوی

حالا بعد از این مطلب دوم وارد اصل تعریف در استصحاب می‌شویم؛ ابتدا راجع به معنای لغوی استصحاب ما بحث کنیم.

در رسائل ملاحظه فرمودید مرحوم شیخ در ابتدای بحث استصحاب می‌فرماید «وهو لغة أخذ الشيء مصاحباً» اگر انسان یک چیزی را همراه خودش قرار داد، این را می‌گویند استصحاب الشيء یک کتابی را انسان همراه خودش قرار داد می‌گویند زید استصحاب الكتاب، اخذ الشيء مصاحباً.

در کتاب قاموس المحيط دارد «استصحابه أى دعاء إلى الصحبة و لازمه»، دو تا عنوان را آورده، استصحابه یعنی آن را فراخواند برای صحبت و همراه بودن، و ملازم او واقع شد.

مرحوم سید یزدی در حاشیه‌ی رسائل فرموده این تعریف قاموس المحيط دو احتمال دارد:

1) یکی اینکه دو تعریف را صاحب قاموس می‌خواهد بگوید، یعنی استصحاب یک معنایش دعاه إلى الصحبة است و معنای دومش لازمه است.

2) احتمال دوم این است که این عطف تفسیری است و دو معنا نیست.

به نظر ما هم عطف تفسیری است. خودتان مراجعه کنید، یک دقت خوبی مرحوم سید در آنجا کردند که اگر اینها دو معنا باشند چه فرقی پیدا می‌کند؟ به نظر می‌رسد که این عطف تفسیری است.

اینجا در مورد معنای لغوی استصحاب دو مطلب وجود دارد؛

اولاً یکی این است که مرحوم آخوند در حاشیه رسائل می‌فرماید ظاهر این است که معنای لغوی اوسع از آن است که شیخ بیان کرده، استصحابه و استصحاب، اخذ الشيء مصاحباً که این مصاحب از باب مفاعله، طرفینی است. مرحوم آخوند می‌فرماید به نظر ما کلمه‌ی مصاحب را نباید بیاوریم، اخذ الشيء معه، می‌فرمایند ما مواردی داریم استصحاب صدق می‌کند یعنی لفظ استصحاب برایش اطلاق می‌شود ولی عرفاً مصاحبت وجود ندارد.

مواردی داریم لفظ استصحاب صدق می‌کند اما مصاحبت عرفاً برایش صدق نمی‌کند. جایی که دو انسان همراه هم هستند این مصاحبت صدق می‌کند، اما در جایی که انسان یک حکمی را همراه خودش قرار بدهد، اینجا استصحاب هست و لغتاً هم هست اما مصاحبت صدق نمی‌کند. این نکته‌ای است که مرحوم آخوند می‌فرمایند از جهت لغوی مصاحبت خیلی خصوصیت ندارد.

همین جا بگوئیم که در لغت یک صَحِب داریم و یک اسطحاب. اسطحب القوم یعنی همراه با قوم شد و چه بسا بگوئیم اصلاً اسطحاب با معنای اصطلاحی که ما بعداً می‌خواهیم برای استصحاب ذکر کنیم نزدیکتر باشد.

ثانیاً نکته دیگر این است که ادبا یک بحثی دارند که آیا ماده‌ی استفعال باید مبدأش در عالم خارج فعلیت پیدا کند یا نه؟ وقتی می‌گوید استخراج آیا این باید خروج هم فعلیت پیدا کند یا نه؟ این صیغه‌ی استفعال ظهور در این دارد که آن مبدأ و ماده در عالم خارج فعلیت دارد؟

مرحوم محقق عراقی در مقالات می‌گوید «استصحاب فى اللغة طلب الصحبة و اطلاق بالعناية بإبقاء ما كان»، یعنی مجازاً به ابقاء ما كان می‌گویند استصحاب.

اینجا نکته‌ای را هم عرض کنم (به مغنی باب الرابع یا بعضی کتب دیگر مراجعه کنید) باب استفعال، درست است غالباً به معنای طلب یک شیء می‌آید «استغفر» به معنای طلب غفران است ولی اینجا معلوم نیست که معنای طلب در آن باشد، بگوئیم استصحب یعنی طلب کرد صحبت را، گاهی اوقات باب استفعال به معنای ثلاثی مجرد یا معانی دیگر هم می‌آید. علی‌ای حال اینکه ما بیائیم آن معنای غالبی استفعال که معنای طلب است و مرحوم محقق عراقی هم به آن اشاره کرده در اینجا جریان ندارد.

حالا بحث مهم تعریف اصطلاحی استصحاب است، آقایان هم رسائل را ملاحظه فرمایید و هم کلمات آخوند را ببینید و عمده این است که ما می‌خواهیم در تعریف استصحاب کلامی را از مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه‌ی کفایه در نهاية الدراية ان شاء الله بیان کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين